

یادگار غنیدر

دکتر نادر فضلی

فضلی، نادر، ۱۳۲۲ -
 یادگار غدیر/ تألیف نادر فضلی. تهران: نیک معارف،
 ۱۳۸۲.
 ۵۶ ص. ISBN 964 - 5567 - 77 - 7
 فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیفا
 کتابنامه به صورت زیر نویس.
 ۱. غدیر خم. ۲. علی بن ابی طالب علیه السلام. امام اول، ۲۳ قبل
 از هجرت - ۴۰ ق. - اثبات خلافت. الف. عنوان.
 ۴ غ الف / ۵۴ / BP۲۲۳ / ۴۵۲ / ۲۹۷
 کتابخانه ملی ایران ۲۹۷۱۱ - ۸۲ م



☎ ۶۶۹۵۰۱۰ (۴ خط)

یادگار غدیر

دکتر نادر فضلی

نوبت چاپ: پنجم / ۱۳۸۹ ؛ ۲۰۰۰ نسخه

حروفچینی و صفحه آرایی: شبیر ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: شفق

تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۱۰۰۲۶ - ۶۶۹۵۰۱۰

قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

شابک ۷-۷۷-۵۵۶۷-۹۶۴-۷۷-۷-ISBN 964-5567-77-7

وبسایت: <http://www.nikmaaref.com>
 پست الکترونیک: info@nikmaaref.com

خیابان کارگر جنوبی، خیابان روانمهر، کوچه دولتشاهی، شماره ۴، زنگ اول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۷	حَجَّ خدا حافظی
۱۰	دو یادگار ماندگار
۱۱	ودیعہی گران بها
۱۳	راه هدایت
۱۴	پیام غدیر
۱۶	اتمام حجّت
۱۹	آخرین پیام
۲۱	روایتی دیگر
۲۳	حادثه‌ی غم‌انگیز
۲۶	آثار و ثمرات
۲۸	معرفی عترت
۳۲	ویژگی‌های عترت

۶ * یادگار غدیر

۳۶	رابطه‌ی قرآن و عترت
۴۱	همراهی جاودانه
۴۴	خیانت اُمّت
۴۹	بازمانده‌ی عترت

حَجَّ خداحافظی

ماجرای «حَجَّةُ الْوِدَاعِ» را می‌دانید. در آخرین سال زندگی پیامبر، در ماه‌های پایانی آن، حضرت جبرئیل، دستور تازه‌ای از جانب خداوند آورد که در آن، رسول خدا مأمور شده بود تا مردم را به حج، فراخواند. پس از ابلاغ آن دستور، مردم مدینه و بسیاری از قبائل دور و نزدیک، آنها که می‌توانستند، آماده‌ی سفر حج شدند و به سوی مکه سرازیر گشتند تا شاهد اجرا و احیای حج ابراهیمی توسط پیامبر باشند.

رسول خدا، دانسته بود که آن حج، آخرین سفر او خواهد بود. این را جبرئیل به او خبر داده بود. از این رو، علاوه بر پیراستن آیین حج از آرایه‌های شرک آلود، این مهم را در مواقع مناسب به مردم یادآوری می‌فرمود که به زودی از میان آنان خواهد رفت.

همه می‌دانستند که پیامبر در راه هدایت مردم رنج فراوان برده است.

مردمی که در روزگاری بس سیاه و تاریک زندگی می‌کرده‌اند، اینک به برکت وجود رسول خدا، از ظلمت کفر بیرون آمده، به نور اسلام راه یافته‌اند.

مردمی که از بند بندگی بت‌ها و بندگان خدا رهایی یافته، به عبادت خداوند یکتا گردن نهاده‌اند.

مردمی که در روزگار سیاه سنگ‌دلی، به برادران و خویشاوندانشان نیز، رحم نمی‌کردند؛ اینک، برادر یک‌دیگر شده‌اند.

مردمی که در نهایت نادانی به سر می‌بردند و اینک، با قرآن آشنا و مأنوس گشته‌اند.

مردمی که در شدت فقر و ناداری به سر می‌بردند و اینک، به برکت اسلام، درهای رحمت و نعمت به رویشان گشوده شده است. همه می‌دانستند که پیامبر در راه هدایت این مردم رنج بسیار برده است، تا آن جا که مورد خطاب خداوند قرار گرفته است که:

چه بسا تو، به خاطر آن که این مردم ایمان نمی‌آورند، خود را به کشتن بدهی.^۱

و تا آن جا که خود فرمود:

هیچ پیامبری به اندازه‌ی من، آزار ندید.^۲

پس از بیست و سه سال تلاش در راه هدایت مردم، اینک ماه‌های پایانی عمر پیامبر فرا رسیده است؛ و در سفری بس مهم و تاریخی،

۱- ﴿لَعَلَّكَ بَاغِعُ نَفْسِكَ أَلَا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾ شعرا: ۳.

۲- ما أودى نبي مثل ما أذيت. بحارالانوار ۳۹: ۵۵.

حَجَّ خُداحافظی * ۹

رسول خدا، مهم‌ترین و ماندنی‌ترین مطالب را می‌خواهد به اطلاع مردم برساند. روشن است که حتی انسان‌های معمولی، در پایان عمر، اطرافیان را به اموری سفارش می‌کنند که در نظرشان بسیار مهم‌اند. خوب است بدانیم، آخرین پیامبر خدا، در خاتمه‌ی عمرش، امت اسلام را به چه اموری سفارش می‌کند.

دو یادگار ماندگار

می‌دانید که نخستین اجتماع مراسم حج، در بیابان عرفات است. حاجیان، وظیفه دارند روز نهم ذی‌الحجه، تا غروب آفتاب در بیابانی به نام «عَرَفَات» بمانند. آن روز، «عرفه» نام دارد. در آن نخستین اجتماع، پیامبر خدا، خطبه خواند و در آن سخن‌رانی، مطالبی فرمود که مهم‌ترین بخش آن، این موضوع بود:

هان ای مردم! من در میان شما دو یادگار گران‌قدر به جای می‌گذارم. تا زمانی که به آن دو چنگ بزنید، پس از من هرگز گم‌راه نخواهید شد. آن دو یادگار ماندگار، کتاب خدا و عترتم، یعنی اهل بیت می‌باشند.

آن دو، هرگز از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند، تا زمانی که در کنار حوض کوثر [در قیامت] بر من وارد شوند. بیایید که پس از من با آن دو بازمانده، چه می‌کنید؟^۱

ودیعه‌ی گران بها

حاجیان، پس از اقامت یک روزه در عرفات، شبی را هم در مشعر می‌مانند و روز دهم که «عید قربان» است به صحرای «مِنی» می‌روند و سه روز هم آن جا می‌مانند. پس، اجتماع مهم دیگری که طولانی‌تر هم هست، در «مِنی» است. در آن جا مسجدی است به نام «خَیْف»^۱. رسول خدا، برای بار دوم در آن مسجد خطبه خواند و باز هم مطالب بسیار مهمی فرمود که نقطه‌ی اوج آن بیانات همان بود که در عرفات فرموده بود. یعنی سفارش در تمسک به «ثقلین».

حضرت علی علیه السلام بخش مورد نظر از بیانات پیامبر را در مسجد

۱ - خَیْف یعنی جای بلند و مرتفع. آن مسجد هم چون در جای مرتفعی از منی قرار دارد، خَیْف نامیده می‌شود. از حضرت امام باقر علیه السلام نقل است که در آن مسجد، هفتصد پیامبر نماز گزارده‌اند. - کافی ۴: ۲۱۴ و ۵۱۰ - و نیز از آن امام همام نقل است که فرمود: هر که در آن مسجد صد رکعت نماز گزارد برابر است با عبادت هفتاد ساله و هر که صد بار در آن تسبیح خدای را بگوید و صد بار هم لا اله الا الله و صد بار الحمد لله بگوید، گویا برده‌ای را در راه خدا آزاد کرده و انسانی را از مرگ رهایی داده و به اندازه‌ی خراج کوفه و بصره، در راه خدا صدقه داده است. الفقیه ۱: ۲۳۰.

خیف چنین نقل می‌کند:

من، و نیز شما، [روز قیامت] بر حوض وارد می‌شویم. حوضی که بزرگی آن به وسعت سرزمین بصری تا سرزمین شام است. در آن حوض به تعداد ستارگان آسمان قدح [کاسه] وجود دارد.

من در میان شما دو چیز گران سنگ [دو ثَقَل] به جای می‌گذارم. ثقل بزرگ تر قرآن است و ثقل کوچک تر، عترت و اهل بیتم.

آن دو، ریسمان خدایند که میان شما و خدا کشیده‌اند. تا زمانی که به آن ریسمان [قرآن و عترت] تمسک جویند، هرگز گمراه نمی‌شوید. یک سوی آن ریسمان در دست [قدرت و حفاظت] خدا و سوی دیگرش در دست شماست. خداوند لطیف و آگاه به من خبر داده است که قرآن و عترت هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض بر من فرود آیند.

آن گاه پیامبر دو انگشت اشاره را کنار یکدیگر قرار داد و فرمود:

ورود قرآن و عترت بر حوض کوثر این گونه است. سپس دو انگشت اشاره و وسط را کنار هم قرار داد و فرمود: نه مانند این دو [که یکی جلوتر از دیگری بر حوض کوثر وارد شود]^۱.

۱ - غیبت نعمانی: ۴۲، باب دوم؛ بحارالانوار ۸۹: ۱۰۲.

راه هدایت

عبداللّه بن عباس، دانشمند و صحابی معروف چنین نقل می‌کند: در حجّة الوداع با پیامبر مراسم را به جای آوردیم. رسول خدا یک روز در مسجد الحرام، حلقه‌ی در کعبه را گرفت و برای ما سخن گفت. و در خطبه‌ای بلند و شگفت‌انگیز، نشانه‌ها و نمونه‌هایی از حوادث عجیب و تکان دهنده‌ی آخر الزمان را بیان فرمود و در بخش پایانی آن بیانات، چنین گفت:

... ای مردم! من به زودی از میان شما کوچ می‌کنم و به عالم غیب ره می‌سپارم. پس، از شما وداع می‌کنم و شما را به وصیتی سفارش می‌کنم. آن را برگزید و حفظ کنید. من در میان شما دو یادگار گران بها به جای می‌نهم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. اگر به آن دو تمسّک جوئید، هرگز گمراه نخواهید شد.^۱

پیام غدیر

پس از پایان مراسم حج، پیامبر به سوی مدینه حرکت کرد. اما در آغاز حرکت، جناب جبرئیل پیام مهمی آورد:
هان ای رسول! آن چه را که از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده است به مردم ابلاغ کن که اگر چنین نکنی رسالت خدا را به پایان نبرده‌ای و البته خداوند تو را از [آسیب] مردم حفظ خواهد کرد.^۱

پس از دریافت این دستور، رسول خدا فرمان داد تا مسلمانان در بیابانی به نام «جُحْفَه» در کنار آب‌گیری [برکه‌ای] به نام «خُم» توقف کنند. همه‌ی حاجیان در آن جا جمع شدند و یکی از مهم‌ترین و سرنوشت‌سازترین حوادث تاریخ اسلام به وقوع پیوست. پیامبر در ضمن یک سخنرانی بلند و بالا، حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را به عنوان

جانشین خود منصوب و معرفی فرمود و باز هم در آن خطبه، برای چهارمین بار چنین گفت:

من، در میان شما دو چیز به یادگار می‌گذارم. تا زمانی که به آن‌ها چنگ بزنید، هرگز گم راه نمی‌شوید. یکی از آن‌ها، از آن دیگری بزرگ‌تر است. [و آن] کتاب خداست که ریسمانی برکشیده از آسمان تا زمین است. و دیگری، عترت من یعنی اهل بیت است. آن دو، هیچ‌گاه از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض، بر من وارد شوند. مراقب باشید که پس از من با آن دو چگونه رفتار می‌کنید.^۱ تا بیست و هشتم صفر - روز رحلت رسول اکرم ﷺ - یعنی حدود هفتاد روز، سه حادثه‌ی مهم دیگر رخ داد که در راستای همان حوادث حجّة‌الوداع بود. آن‌ها را هم نقل می‌کنیم:

اتمام حجّت

پیامبر، پس از بازگشت از حجّ خداحافظی، به فاصله‌ی کوتاهی، به بستر بیماری افتاد. «ام سلمه» یکی از همسران خوب پیامبر چنین نقل می‌کند:

یک روز، هنگام بیماری پیامبر - همان بیماری که بر اثر آن به رفیق اعلی پیوست - عده‌ی زیادی از اصحاب به عیادت آمده بودند. اتاق پر بود از دیدار کنندگان. پیامبر رو به آنان کرد و فرمود:

مردم! من به زودی از میان شما می‌روم و رخت به سرای باقی می‌کشم؛ اما پیش‌تر این سخن را با شما می‌گویم تا عذر و بهانه‌ای برایتان نگذارم.

آگاه باشید! من در میان شما قرآن و اهل بیتم را به یادگار می‌گذارم.

آن‌گاه دست علی را گرفت و آن را بالا برد و فرمود:
این علی است که همیشه همراه قرآن است و قرآن هم،

پیوسته با اوست. دو جانشین آگاه که هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آن که در کنار حوض بر من وارد شوند؛ و در آن روز از آن‌ها خواهم پرسید که پس از من با آن دو چگونه رفتار شد.^۱

این ماجرا را اهل سنت به گونه‌ی دیگری نقل کرده‌اند: ابو ثابت، غلام ابو ذر می‌گوید: من در ماجرای جنگ جمل، در سپاه علی علیه السلام بودم. وقتی عایشه را دیدم که به جنگ علی علیه السلام آمده است، مانند عده‌ای دیگر، تردید در دلم راه یافت. تا نماز ظهر در دودلی باقی ماندم و هنگام ظهر شک از دلم زدوده شد و هم‌راه با علی علیه السلام با اهل جمل، جنگیدم. پس از پایان جنگ به مدینه آمدم و با شتاب به دیدار جناب ام‌سلمه شتافتم. وقتی به حضورش رسیدم، عرض کردم: به خدا سوگند نیامده‌ام تا خوردنی و آشامیدنی طلب کنم. غلام ابو ذر و برای کار دیگری آمده‌ام. آن بانوی بزرگوار که گویا دانسته بود برای چه آمده‌ام، به من خوش آمد گفت.

من، بی‌مقدمه، ماجرای جنگ جمل را تعریف کردم. به من فرمود: آن گاه که دل‌های مردم حیرت زده، به پرواز درآمد، کجا بودی؟
گفتم: من هم تا ظهر مردّد بودم و پس از آن خداوند تردید را از دلم زدود.

۱ - امالی طوسی: ۴۷۸، مجلس هفدهم؛ بحار الانوار ۸۹: ۸۰.

ام سلمه فرمود: آفرین بر تو! من خود از پیامبر ﷺ شنیدم که
فرمود:

علی همواره با قرآن است و قرآن هم همیشه، با علی است؛
و این دو، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض
بر من وارد شوند.^۱

آخرین پیام

برای آخرین بار، پیامبر خدا، همین مهم را در آخرین خطبه‌ای که ایراد فرمود، دوباره یادآوری کرد:

ابوسعید خدری نقل می‌کند: آخرین خطبه‌ای که رسول خدا برای ما خواند در هنگام آن بیماری بود که بر اثر آن وفات یافت. آن حضرت در حالی که به علی رضی الله عنه و میمونه - کنیزش - تکیه داده بود از منزل خارج شد و بر منبر نشست و [از جمله] چنین فرمود:

هان ای مردم! من در میان شما دو چیز گران‌بها باقی می‌گذارم.

پس از بیان این جمله، پیامبر سکوت اختیار فرمود.

مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا! این دو چیز گران‌بها چیست؟ پیامبر از این پرسش بی‌هنگام غضبناک شد به گونه‌ای که چهره‌اش سرخ شد. سپس آرام گرفت و فرمود: سخن از آن دو به میان نیاوردم جز آن که می‌خواهم درباره‌ی آن‌ها شما را آگاه کنم. اما

[بر اثر ضعف و بیماری] نفسم بند آمد و نتوانستم سخنم را ادامه
دهم. [سپس در ادامه فرمود:]

[یکی از آن دو چیز گران بها] ریسمانی است که یک سر آن
در دست خداست و سر دیگرش در دست شما. درباره‌ی آن
چنین و چنان می‌کنید. آن ریسمان جز قرآن نیست. [قرآن
ثقل اکبر است] و ثقل اصغر اهل بیت من است.

سپس فرمود:

به خدا سوگند من این سخن را به شما می‌گویم در حالی که
مردانی در صلب و نسل مشرکان [در پذیرش این سخن] نزد
من امیدوار کننده‌تر از بسیاری از شما می‌باشند.

سپس فرمود:

به خدا سوگند هیچ بنده‌ای اهل بیت مرا دوست نمی‌دارد جز
آن که خداوند روز قیامت نوری به او ارزانی می‌فرماید تا
آن که در کنار حوض بر من وارد شود؛ و نیز بنده‌ای ایشان
را دشمن نمی‌شمارد جز آن که روز قیامت لطف خداوند از
او پوشیده می‌ماند.^۱

روایتی دیگر

همین ماجرا را کمیل بن زیاد از علی علیه السلام نقل می‌کند:

ای کمیل، ما [اهل بیت] ثقل اصغریم و قرآن ثقل اکبر است و این مطلب را رسول خدا به گوش مردم فروخوانده است. در حالی که ایشان را یک جا جمع کرد و ندا درداد که در روزی معین همه بیایند و هیچ کس نماند که نیاید. آن گاه بر فراز منبر رفت و حمد و سپاس خدای را به جای آورد و ثنای او گفت و سپس فرمود:

ای گروه مردم! من از جانب پروردگارم مطلبی را برای شما بیان می‌کنم و آن چه به شما خواهم گفت از جانب خودم نیست. پس هرکس که در این سخن مرا تصدیق کند، خدای را تصدیق کرده است و هرکس هم که خدای را تصدیق کند، بهشت برین پاداش اوست؛ و هرکس هم مرا تکذیب کند، خدا را تکذیب کرده است و هرکس خدا را تکذیب کند،

دوزخ سزای اوست.

سپس پیامبر ﷺ مرا فراخواند. من نیز از منبر بالا رفتم و آن حضرت مرا پایین تر از خود برپا داشت، در حالی که سرم تا سینه‌ی او می‌رسید و حسن و حسین هم در جانب راست و چپ او بودند، در این حال فرمود:

ای مردم! جناب جبرئیل از جانب حضرت حق - که پروردگار من و شماست - به من امر کرده است تا شما را آگاه کنم که قرآن ثقل اکبر است؛ و این وصی من و دو پسر من و کسانی که در پی ایشان و از صُلب آنهاست و در برگرفته‌ی وصیت‌های ایشان هستند، ثقل اصغر می‌باشند؛ و ثقل اصغر شاهد و گواه بر [حقانیت] ثقل اکبر است و ثقل اکبر هم شاهد و گواه بر [درستی] ثقل اصغر می‌باشد؛ و هر یک از آن دو ملازم آن دیگری و جدایی‌ناپذیر از آن است تا این که هر دو در پیشگاه خداوند حاضر شوند و خداوند میان ثقلین و بندگان داوری فرماید.

سپس حضرت علی علیه السلام در ادامه فرمود:

ای کمیل: اینک که ما اهل بیت چنین منزلتی داریم کسی که از ما پیش بیفتد یا پس بماند، چه دلیلی بر این امر دارد؟
ای کمیل! به راستی رسول خدا، رسالتی را که خداوند او را [در لزوم همراهی ثقلین] به آن مأمور فرموده بود به آنان رسانید و ایشان را خیرخواهانه اندرز داد؛ اما آنان ناصحان و خیراندیشان را دوست نمی‌دارند.^۱

حادثه‌ی غم‌انگیز

در همان ایام، حادثه‌ی بسیار مهم دیگری هم رخ داد که به تعبیر عبدالله بن عباس بزرگ‌ترین مصیبتی بود که اسلام و مسلمانان به آن مبتلا شدند و داغ ننگ آن تا قیامت بر پیشانی‌ی عاملان آن، نقش بست. آن ماجرا به صورت‌های مختلف و در کتاب‌های معتبر اهل سنت نقل شده است که مجموعه‌ی آن نقل‌ها را می‌آوریم:

عبدالله بن عباس می‌گریست، به گونه‌ای که دانه‌های درشت اشک بر گونه‌اش می‌غلتید و در همان حال می‌گفت: پنج شنبه و چه پنج شنبه‌ای!

آن‌گاه ماجرا را چنین تعریف کرد: در آن روز بیماری پیامبر شدت گرفت و فرمود:

برایم کاغذ و قلم بیاورید تا چیزی بنویسم که پس از من گم‌راه نشوید.

عمر بن خطاب گفت: درد بر پیامبر غلبه کرده و موجب شده تا

هذیان بگوید. قرآن در میان شماست و کتاب خدا ما را بس است. به علاوه، شهرهای روم را چه کسی باید بگشاید؟ رسول الله نمی میرد تا آن که روم را فتح کنیم. اگر هم بمیرد، منتظر می مانیم. همان گونه که بنی اسرائیل منتظر بازگشت موسی ماندند.^۱

در پی این سخن عمر، اختلاف در میان اصحاب برخاست. عده ای گفتند، دستور پیامبر را گردن نهید و کاغذ بیاورید تا آن چه می خواهد بنویسد.

گروهی هم به جانب داری از عمر برخاستند و در نتیجه بر سر بستر پیامبر دعوا و دشمنی در میان اصحاب آن حضرت، درگرفت. در این هنگام زنان پرده نشین گفتند: حاجت رسول خدا را برآورید. کاغذ و قلم بیاورید.

عمر گفت: شما، همان زنانی هستید که وقتی پیامبر بیمار می شود برایش گریه می کنید، اما چون بهبودی می یابد گردنش را می گیرید. [او را آزار می دهید].^۲

پیامبر ﷺ غمگین شد و فرمود: آن ها بهتر از شما هستند. سپس با ناراحتی افزود: برخیزید و از نزد من بیرون روید و از نوشتن آن مهم هم صرف نظر فرمود.

آن گاه ابن عباس، هم چنان که می گریست، گفت: همه ی مصیبت آن بود که نگذاشتند پیامبر آن چه را که موجب می شد تا امتش پس

۱ - توجه دارید که بنی اسرائیل منتظر موسی نماندند، بلکه به پیروی از سامری، گوساله پرست شدند.

۲ - می دانید که یکی از زنان پیامبر، حفصه، دختر عمر بود.

از او گم‌راه نشوند، بنویسد.^۱

شگفتا! پیامبری که بیست و سه سال برای هدایت امت رنج برده است اینک در چند روزِ پایان عمر، از برآوردن درخواستش سرپیچی می‌شود. کسی که به فرموده‌ی خداوند هرچه بگوید وحی الاهی است، به هذیان‌گویی متهم می‌شود و اجازه نمی‌یابد تا چیزی بنویسد که سعادت امتش را تضمین می‌کند.

ممکن است این پرسش پیش بیاید که چرا با وجود آن مخالفت‌ها، پیامبر آن چه را که می‌خواست، نوشت؛ یا حداقل چرا نفرمود؟

اولاً: رسول خدا آن چه را که می‌خواست بنویسد، از حجة الوداع تا همان ایام، شش مرتبه در مناسبت‌های مختلف، فرموده بود.

ثانیاً: اگر پیامبر آن مطالب را در آن شرایط می‌فرمود یا می‌نوشت، چون توسط همان کسانی که مانع نوشتن وصیت شدند، متهم به هذیان‌گویی شده بود، به وسیله‌ی همان‌ها هم آن مطالب زاییده‌ی ذهن آشفته و تبادار پیامبر خدا قلمداد می‌شد و اعتبار سخنان پیشین هم از میان می‌رفت...

۱ - صحیح بخاری ۲: ۱۲۶ حدیث شماره‌ی ۱۱۳؛ صحیح بخاری، به شرح کرمانی ۱۶: ۲۳۳،

حدیث شماره‌ی ۳۱۳۰؛ طبقات ابن سعد ۲: ۱۸۷.

آثار و ثمرات

- در پایان این بخش از این گفتار، با نگاهی دوباره به بیانات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نکات مهم آن سخنان راه گشا را شماره می‌کنیم:
- ۱- قرآن و عترت دو یادگار گران‌بها در میان امت هستند.
 - ۲- قرآن و عترت دو یادگار ماندگار و بینا می‌باشند.
 - ۳- قرآن، برتر از عترت است.
 - ۴- قرآن و عترت، در روز قیامت، با هم در کنار حوض کوثر بر پیامبر وارد می‌شوند.
 - ۵- دستور اکید پیامبر آن است که امت پس از آن حضرت به قرآن و عترت مراجعه کنند.
 - ۶- قرآن و عترت هرگز از یک‌دیگر جدا نمی‌شوند.
 - ۷- تا زمانی که مردم به این دو یادگار ماندگار چنگ بزنند، هرگز گم‌راه نمی‌شوند.
 - ۸- حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نمونه‌ی روشن و بارز عترت است.

آثار و ثمرات * ۲۷

۹- قرآن همواره همراه علی و علی نیز همیشه همراه قرآن است.

۱۰- پیامبر نگران آن است که امت، پس از او با این دو بازمانده،

چه می‌کنند.

۱۱- حضرت حسن و حسین علیهما السلام نیز، عترت مورد نظر در

حدیث ثقلین می‌باشند.

۱۲- امامان دیگر، از فرزندان حضرت حسین علیه السلام، دنباله‌ی

عترت‌اند.

عترت یا اهل بیت، ویژگی‌ها و برتری‌هایی دارند که همان‌ها

موجب می‌شود تا پیامبر تأکید فرماید تا در تمسک به آن‌ها کوتاهی

نکنیم. در بخش بعدی با این خاندان گرامی و هادی، بیشتر آشنا

می‌شویم.

معرفی عترة

یکی از آیات شریفه‌ی قرآن درباره‌ی اهل بیت چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيراً﴾^۱

خداوند اراده کرده است تا پلیدی و پلشتی را از شما اهل
بیت دور کند و پاک و طاهرتان فرماید.

پس از نزول این آیه، پیامبر خدا، حسن و حسین و علی و فاطمه
را در زیر کسا [عبا] گرد آورد و عرض کرد:

اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي.

بارالها! اینان اهل بیت من هستند.

جالب است که وقتی امّ سلمه یکی از همسران خوب پیامبر

درخواست کرد تا او هم به نزد آنان رود، پیامبر فرمود:

توزن خوبی هستی اما جای تو این جا نیست.^۱

سنّیان اصرار دارند تا همسران پیامبر را نیز از اهل بیت قلمداد کنند. امّا به چند دلیل، این اصرار منطقی نیست:

* پیامبر اهل بیت را هم‌راه و هم‌آهنگ با قرآن قرار داده است و همان‌گونه که از ام سلمه نقل کردیم، فرموده است که قرآن و علی هم‌راه یک‌دیگرند. از سوی دیگر تأکید کرده که اهل بیت پناهگاه امت و عامل هدایت ایشانند. امّا می‌بینیم عایشه، یکی از همسران پیامبر به جنگ با حضرت علی علیه السلام برمی‌خیزد و موجب کشته شدن عده‌ای از مسلمانان می‌گردد. در این که علی علیه السلام آشکارا به عنوان اهل بیت معرفی شده که شکی نداریم. اما وقتی اقدام عایشه را در جنگ با علی می‌بینیم، در این که او هرگز نمی‌تواند از اهل بیت مورد نظر آیه‌ی قرآن و حدیث تقلین باشد نیز شک نخواهیم کرد. یعنی نمی‌شود پیامبر، امت را به کسانی ارجاع دهد که خودشان باهم اختلاف دارند.

* اهل بیت بودن افراد به شایستگی آنان بستگی دارد. برای روشن شدن این مهم به این دو ماجرای قرآنی دقت کنید:

* در داستان حضرت نوح می‌خوانیم که آن جناب به فرمان خداوند، خاندان خود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند، سوار کشتی کرد تا از غرق شدن نجات یابند. یکی از پسران نوح که کافر بود پند پدر پیامبرش را نشنید و سوار کشتی نشد و بالاخره غرق شد.

حضرت نوح، غمگنانه، عرض کرد:

پروردگارا! پسر من از اهل من بود و وعده‌ی تو هم [در
نجات اهل و خاندان من] حق است و تو خود بهترین
داوری.^۱

خداوند در پاسخ به او فرمود:

او از اهل تو نیست. او فرزندی ناخلف و ناشایست است.^۲
به این ترتیب می‌شود که حتی پسر پیامبر خدا، به خاطر نااهل
بودن از زمره‌ی اهل بیت آن پیامبر، خارج شود.
* ماجرای دوم درباره‌ی همسرانِ نااهل حضرات نوح و لوط
است که خداوند درباره‌ی آنها می‌فرماید:

خداوند مثلی برای کافران می‌زند. و آن مثل داستان همسر
نوح و همسر لوط است که هر دو همسران دو بنده‌ی صالح
ما بودند اما به آنها خیانت کردند؛ پس پیامبری آن دو
موجب نشد تا عذاب بر آن دو همسر فرود نیاید و به آنها
گفته شد: همراه با دوزخیان به آتش درآید.^۳

می‌بینیم که قرآن به روشنی اهلّیت و شایستگی را به ایمان و
عمل صالح می‌داند و خویشاوندی نزدیک، حتی پسر یا همسر
بودن را تنها، دلیلی بر اهلّیت نمی‌شمارد. جالب آن است که ماجرای
همسران ناشایست نوح و لوط علیهم‌السلام در سوره‌ی تحریم و در پی

۱- هود: ۴۵.

۲- هود: ۴۶.

۳- تحریم: ۱۰.

ماجرای آزردهن پیامبر توسط دو نفر از همسران آن حضرت آمده است. اشاره‌ای به ماجرا در این آیات آمده است:

شما دو زن اگر توبه کنید [بهتر است]. دل‌های شما به کژی و ناراستی مایل شده است. و اگر توبه نکنید و علیه پیامبر پشتیبان یک‌دیگر شوید، همانا خداوند خود سرپرست و حامی رسول خدا خواهد بود و هم‌چنین، جبرئیل و نیکوترین مؤمنان به یاری او برمی‌خیزند و دیگر فرشتگان نیز در این یاری ایشان را پشتیبانی می‌کنند.

این را هم بدانید که اگر پیامبر شما را طلاق دهد، چه بسا به زودی، پروردگار پیامبر، همسرانی بسی بهتر از شما، جای‌گزین شما گرداند، همسرانی مسلمان، مؤمن، مطیع، توبه‌کار، عابد و روزه‌دار از میان بانوان بیوه و دوشیزه.

همه می‌دانند آن دو زن که پیامبر را آزار دادند و آن حضرت را رنجیده خاطر کردند و خشمش را برانگیختند، حفصه و عایشه بودند.^۱

آیا چنین همسرانی از اهل بیتی هستند که خداوند آنان را پاک و مطهر گردانیده و پلیدی را از ایشان زدوده است؟ آیا آنان به این ترتیب می‌توانند پناه امت و همراه قرآن باشند؟ دیده بگشایید ای خردمندان!

ویژگی‌های عترت

حضرت رسول اکرم در بخشی از یک خطبه‌ی نسبتاً بلند، برخی از ویژگی‌های اهل بیت را بیان فرموده است. آن خطبه را حضرت علی علیه السلام از آن جناب نقل می‌کند. در آن جا آمده است:

اهل بیت من همان امامان هدایت کننده‌اند. نیرنگِ نیرنگ‌بازان به آن‌ها زیانی نمی‌رساند و نیز یاری نکردن کسانی که ایشان را وانهند و یاریشان نکنند، ضرری به آن‌ها نمی‌زند.

با این بیان، رسول خدا تأکید می‌فرماید که پیروی از اهل بیت به سود کسانی است که از آن بزرگواران تبعیت می‌کنند و تلاش دشمنان در خاموش کردن چراغ هدایتی که به وسیله‌ی اهل بیت برافروخته می‌شود، بیهوده و بی‌فایده است.

در دنباله‌ی این بیانات می‌خوانیم:

آن‌ها، حجّت‌های خدا در زمین و شاهدان او بر خلق و

خزانه‌داران دانش و مترجمان وحی و معدن‌های حکمت
حضرت حق‌اند.

سپس رسول خدا در اهمیت پیروی از اهل بیت چنین فرمود:
هر کسی از آنها اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده و هر کسی
هم از ایشان فرمان نبرد، نافرمانی خدا را کرده است.
و باز هم در هم‌راهی و هم‌آهنگی قرآن و عترت تأکید کرد و
فرمود:

آن‌ها همیشه با قرآن و قرآن، همواره همراه آنان است. هرگز
از قرآن جدا نمی‌شوند تا آن‌که در کنار حوض بر من وارد
شوند.

آن‌گاه پیامبر مسئولیتی عظیم بر دوش حاضران نهاد و فرمود:
پس باید که حاضران این سخنان را به غایبان برسانند.
و برای آن‌که حجت را بر مردم تمام کرده باشد، فرمود:
خدایا تو شاهد باش! خدایا تو شاهد باش! خدایا تو شاهد
باش!^۱

در بخشی از بیانی دیگر، چنین می‌فرماید:

... به وسیله‌ی عترت است که امت من یاری می‌شود و به
خاطر آن‌ها است که باران می‌بارد و بلا برطرف می‌شود و
دعا مستجاب می‌گردد.^۲

حضرت علی علیه السلام هم، در بخشی از نامه‌ای به معاویه، چنین

۱ - سلیم: ۸۵۶، حدیث ۴۵؛ غیبت نعمانی: ۸۴.

۲ - غیبت نعمانی: ۸۰، باب ۴۰؛ کمال الدین: ۱: ۲۸۴.

می فرماید:

ما، اهل بیت پیامبریم. خداوند ما را اختیار کرده و برگزیده و مقام نبوت را در میان ما قرار داده و قرآن را بر ما نازل فرموده و نیز حکمت و علم و ایمان را به ما ارزانی داشته است. [افتخارات] خانه خدا و مسکن اسماعیل و مقام ابراهیم هم، همه از آن ماست. بنابراین مُلک و فرمان‌روایی، در اصل، به ما تعلق دارد.^۱

آن ملک و فرمان‌روایی که از آن اهل بیت است، همان اطاعتی است که باید از ایشان داشت.^۲

حضرت علی علیه السلام در بازگشت از جنگ صفین، ضمن خطبه‌ای بلند، چنین فرمود:

اهل بیت پیامبر، جایگاه سرّ خدا و پناهگاه امر او و خزانه‌دار دانش حضرت حق و بازگشتگاه فرمان الهی و محل امن کتاب‌های آسمانی و کوه‌های پابرجای دین خدایند. پروردگار به وسیله‌ی ایشان خمیدگی پشت دین را استوار فرمود و لرزش شانه‌های آن را از بین برد. [اما منافقان در مخالفت با اهل بیت] دانه‌ی تبه‌کاری کاشتند و آن را با آب سرکشی سیراب ساختند و هلاکت را درو نمودند. از این امت هیچ کس با آل محمد قابل مقایسه نیست؛ و هرگز آن‌ها که نعمت‌های اهل بیت بر آن‌ها جاری گشته است، با آن بزرگواران برابر نیستند.

۱- بحارالانوار ۳۳: ۱۳۶.

۲- کافی ۱: ۱۸۶.

اهل بیت رسول خدا اساس دین و ستون یقین‌اند.
هرکسی که تندروی کند و از آنان جلو بیفتد، ناگزیر به سوی
ایشان بازمی‌گردد؛ و آن کس که ایشان را وانهد و پس
بماند، به ایشان می‌پیوندد. ویژگی‌های حق ولایت بر امت
فقط برای آنهاست و وصیت و وراثت پیامبر در میان
ایشان است.^۱

رابطه‌ی قرآن و عترت

نکته‌ی بسیار مهم و ویژگی والایی که درباره‌ی اهل بیت به آن تأکید شده و علت اصلی برتری و برگزیدگی آنان است، دانشی است که خداوند به آنان عطا فرموده است. این موهبت الهی موجب گردیده تا امامان: مدعی شوند که تمامی دانش دین و همه‌ی علوم و حقایق قرآن، نزد آنان است. البته آنان ویژگی‌ها و برتری‌های دیگری هم دارند، اما چنان که گفتیم علت اصلی ارجاع امت به آن‌ها آن است که ایشان «دارندگان دانش کتاب» می‌باشند.

حضرت علی علیه السلام در بیان برتری عترت و حقانیت ایشان در امر خلافت، خطاب به مهاجران و انصار، چنین می‌فرماید:

ای کسانی که این جا جمع شده‌اید! خداوند فرمان داده و حکم کرده است و نیز پیامبرش آگاهی داده و شما هم خوب می‌دانید که ما اهل بیت به امر خلافت از شما سزاوارتریم. آیا قاری کتاب خدا، دانای در دین خدا، توانمند در سامان

دادن به امر رعیت، از ما نیست؟ به خدا سوگند که چنین کسی در میان ما اهل بیت است، نه در میان شما. پس، از خواسته‌ی دل پیروی نکنید که اگر چنین کردید، هرچه بیش‌تر از حق دور می‌شوید و گذشته‌ی خود را به وسیله‌ی کارهایی که انجام می‌دهید، نابود می‌سازید.^۱

یعنی اگر مهاجران و انصار در حقانیت اهل بیت تردید کنند، به دوران جاهلیت بازمی‌گردند و سابقه‌ی درخشان مسلمانی‌شان برباد می‌رود. همان اتّفاقی که متأسفانه رخ داد.

حضرت علی علیه السلام در یک خطبه‌ی بلند و بالا، بیانات ژرف و زیبایی فرموده است که از جمله‌ی آن سخنان، این‌هاست که ترجمه‌ی آن را می‌آوریم:

بدانید که شما به هیچ روی، رشد و هدایت را نخواهید شناخت تا آن که کسانی را که روی از راه راست برتافته‌اند بشناسید. و نیز نمی‌توانید پیمان و میثاق قرآن را بگیرید مگر آن که کسانی را که عهد قرآن را شکسته‌اند، بشناسید. و هم چنین هرگز به قرآن تمسّک نخواهید جست تا آن‌ها را که قرآن را رها کرده‌اند بشناسید. و نیز نمی‌توانید قرآن را آن‌گونه که حق آن است تلاوت کنید تا آن که کسانی را که قرآن را [در معنا و مفهوم] تحریف کرده‌اند، بشناسید. و هیچ‌گاه گم‌راهی را نمی‌شناسید مگر آن که هدایت را بشناسید. و به هیچ وجه پرهیزگاری را نخواهید شناخت جز

آن که متجاوزان از حریم دین را بشناسید.

از این بیانات به خوبی پیداست که علی علیه السلام می‌داند که امت چگونه به بی‌راهه رفته و از راه هدایت به گم‌راهی لغزیده و پیمان قرآن را وانهاد و از تمسک به آن سرپیچیده و آن را رها کرده‌اند و به این ترتیب حق تلاوت قرآن را به جای نیاورده و معانی حقیقی آن را تحریف کرده و گم‌راه شده‌اند و روی از تقوا برتافته‌اند. در دنباله‌ی بیانات چنین می‌فرماید:

آن گاه که این‌ها را دانستید، بدعت‌ها و ظاهرسازی‌های دروغین را در دین، خواهید شناخت و خواهید دید که چگونه بر خدا و رسولش دروغ بسته‌اند و چگونه کتاب خدا را دیگرگونه کرده‌اند و خواهید دید که چگونه خداوند آنان را که خود اراده فرموده، هدایت کرده است. پس مراقب باشید؛ مبادا نادانان و بی‌دانشان شما را بفریبند و به ورطه‌ی نادانی بیفکنند.

آن گاه درباره‌ی کسب دانش درست قرآن و آثار آن چنین می‌فرماید:

همانا، شیرینی دانش قرآن را فقط کسی می‌داند که طعم آن را به‌درستی چشیده باشد و با آن حلاوت دانش قرآن، دیگر چنان می‌شود که جهل و نادانی را می‌شناسد و کوری و نابینایی‌اش را می‌فهمد و ناشنوایی‌اش را می‌یابد و دانش آن چه را که از دست داده است، به دست می‌آورد؛ و با آن دانش، پس از آن که مرده بود، زنده می‌شود و خوبی‌هایش

نزد خداوند پایدار می‌ماند و بدی‌هایش نابود می‌گردد و
خشنودی خداوند را به دست می‌آورد.

اما یادآوری می‌فرماید که این کسب دانش دین از قرآن، از هر
راهی ممکن نیست و تنها در سایه‌ی جاودانه‌ی عترت است که
می‌توان به این کمالات که برخی از آن‌ها را برشمرد دست یافت:

این بهره‌مندی‌ها را از نزد اهل قرآن [که به این اهلیت
ویژگی یافته‌اند] طلب کنید. زیرا فقط آن‌ها نوری هستند که
دیگران از آن نور بهره و روشنایی می‌گیرند. فقط آن
پیشوایان هستند که از ایشان پیروی می‌شود. آن‌ها، حیاتِ
دانش و مرگِ نادانی‌اند. حکم و فرمانشان از علمشان و
سکوتشان از منطقتشان و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌دهد.
هرگز با دین مخالفت نمی‌ورزند و درباره‌ی آن دچار
اختلاف هم نمی‌شوند. قرآن در میانشان شاهی صادق و
ساکتی سخن‌گوست. یکی از شؤون ایشان آن است که
شاهدان به حق و خبردهندگان راست‌گو از حق‌اند که با آن
مخالفت نمی‌کنند و درباره‌اش به اختلاف نمی‌افتند.
در گذشته نزد خداوند سابقه‌ای درخشان دارند و حکم و
فرمانی راست درباره‌ی ایشان از جانب خداوند صادر شده
است و در این امر، البته یادکردی است برای یادکنندگان!

علّت این همه تأکید و سفارش در پیروی از اهل بیت چه به
وسیله‌ی پیامبر و چه به وسیله‌ی حضرت علی علیه السلام در بیانات فوق،
کاملاً روشن است. اگر کسی به راستی در پی دین و دینداری است،

جز از طریق اهل بیت به این مهم دست نخواهد یافت. این مطلب را مرتب باید یادآوری کرد. چون می‌بینیم که با آن همه سفارش پیامبر و خود اهل بیت، باز هم امت اسلام، از نقش آن عزیزان در هدایت، غافلند.

همراهی جاودانه

رابطه‌ی ناگسستنی قرآن و عترت را دانستیم. اینک در پی آنیم تا بگوییم، این همراهی در رابطه، هم‌اینک نیز برقرار است و همان گونه که پیامبر فرموده است، تا روز قیامت، هنگام ورود به حوض کوثر نیز پایدار خواهد بود. نخست به دو روایت دیگر توجه کنیم که از این ماندگاری پایدار، سخن می‌گوید:

حضرت علی علیه السلام در ضمن بیاناتی درباره‌ی اولیای خدا، چنین

فرمود:

علم به قرآن به وسیله‌ی اهل بیت دانسته می‌شود و هم

ایشانند که قرآن را به پای می‌دارند و آنان نیز به وسیله‌ی

قرآن است که استوار و برقرار می‌مانند.^۱

یعنی اگر ائمه علیهم السلام نباشند، تفسیر آیات و تأویل متشابهات

۱ - نهج البلاغه (صبحی صالح) حکمت ۴۳۲.

دانسته نمی‌شود. داشتن دانش قرآن از ویژگی‌های امامان است و از سوی دیگر حقانیت آن‌ها نیز به قرآن اثبات می‌شود.

هرچند از این سخن به روشنی برمی‌آید که بیانات روشننگر امامان و تعالیم حیات بخش آنان، در راستای تبیین آیات قرآن، دلیل برتری آن سروران است و عامل باز دارنده‌ی پیروان قرآن و عترت، از کثروی و گم‌راهی است، اما علاوه بر این جنبه‌ی علمی، اصل وجود امام علیه السلام نیز در هر عصر و دوران، آثار خاص خود را دارد.

ما معتقدیم در این دوران نیز، وجود حضرت صاحب الزمان، عترت حی و آخرین بازمانده‌ی اهل بیت عصمت و طهارت است که به گفته‌ی پیامبر خدا، هم‌چنان همراه قرآن است و قرآن نیز با اوست. از همین روست که در سلام و درود به آن حضرت عرض می‌کنیم:

سلام و درود بر تو ای کسی که قرآن را به راستی تو تلاوت می‌کنی و ترجمان کتاب خدایی.

این مهم، در سخنان علی علیه السلام نیز به روشنی بیان شده است: امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ نهروان و پس از آن که شنید معاویه او را دشنام می‌دهد و لعن می‌کند و یارانش را می‌کشد، در کوفه خطبه خواند و در ضمن آن فرمود:

... و من چنان می‌بینم که اجلم فرا رسیده است و گویا هنوز هم در امر امامت من در نادانی به سر می‌برید و اینک من نیز در میان شما همان چیزی را به یادگار می‌گذارم که رسول خدا به ودیعت نهاد: کتاب خدا و عترتم. همان عترتی

که خاندان پیامبری است که هدایت کننده به سوی نجات و رستگاری است. عترت همان محمد که خاتم پیامبران و سید و سرور نجیبان و پیامبر برگزیده‌ی خداست.

حضرت امام صادق از حضرت امام باقر و آن جناب از پدرش امام سجاد و از او از پدرش امام حسین علیه السلام چنین نقل می‌کند: یک بار از حضرت علی علیه السلام می‌پرسند: در آن سخن جاودانه‌ای که پیامبر فرموده است:

من در میان شما دو یادگار گران بها به جای می‌نهم: کتاب خدا و عترتم.

عترت چه کسانی‌اند؟

حضرت علی علیه السلام فرمود:

من و حسن و حسین و نیز نه نفر از فرزندان حسین، همان عترت پیامبریم. نهمین آنان، مهدی و قائم ایشان است. از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و قرآن نیز از آن‌ها جدا نمی‌شود، تا آن‌که در کنار حوض رسول خدا بر آن حضرت وارد شوند.^۱

روشن است که حضرت صاحب الزمان عترت زنده و حاضر در این دوران است و همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند، ما وظیفه داریم به قرآن و عترت، یعنی قرآن و امام زمان علیه السلام تمسک جوئیم. وجود مقدس آن حضرت است که تا ظهورش همراه قرآن است و به هیچ روی از قرآن جدا نمی‌شود.

خیانت اُمّت

مگر پیامبر از اُمّت نخواستہ بود تا اهل بیتش را بپایند؟
مگر نفرموده بود: من برای رنج رسالت از شما مزدی
نمی‌خواهم؟
مگر نفرموده بود: مزد من آن است کہ اهل بیتم را دوست
بدارید؟
مگر نفرموده بود: مزدی کہ از شما می‌خواهم، باز هم به سود
خودتان است؟
مگر نفرموده بود: من از شما مزد رسالت نمی‌خواهم جز آن کہ
راه خدا را پیش گیرید و بپیمایید؟
مگر اهل بیت همان راهی نیستند کہ اُمّت را به خدا می‌رسانند؟
مگر اهل بیت راهنمای آنان به بهشت و رضوان خدا، نیستند؟
مگر آنان هادیان مردم به دین و آیین نیستند؟
اما مردم، آن همه فرمایش و سفارش را پاس نداشتند؛

سر از فرمان پیامبر پیچیدند؛

به دشمنی با آل الله برخاستند؛

در ستیز با آنان یک دل شدند؛

پیوند خویشاوندی رسول خدا را بریدند؛

فرزندانش را یک به یک آواره کردند؛

فقط عده‌ای بس اندک، در پیمان پیامبر پایدار ماندند. اما اکثریت

امت کمر به کینه‌توزی بستند و آن چنان شد که گروهی از عترت را

کشتند و عده‌ای از آنان را اسیر کردند و جمعی را تبعید نمودند و از

شهر و دیارشان راندند.

نخست نگاهی دردمندانه به سرگذشت اصحاب کسا بیفکنیم:

به یاد می‌آورید با دختر پیامبر، فاطمه علیها السلام چه کردند؟ یادتان

هست پس از مرگ پدر، چقدر او را آزرده‌اند؟ در خانه‌اش را به آتش

کشیدند. فرزندش را کشتند. پهلویش را شکستند. تازیانه به

بازویش زدند. میراث پدرش را به یغما بردند. به او تهمت

دروغ‌گویی زدند. دلش را شکستند و شهیدش کردند.

با داماد و جانشین پیامبر، همسر فاطمه و پدر حسنین، چه

کردند؟

حقّ خلافتش را غصب کردند. ریسمان به گردنش انداختند. او

را کشان کشان به مسجد بردند. وادارش کردند تا با غاصب حقّش

بیعت کند. تهدید به مرگش کردند. خانه‌نشینش کردند. در دوران

خلافتش، خون به جگرش کردند. با او مخالفتها نمودند،

دروغ‌گویی خواندند و بالاخره در محراب عبادت پیشانی

نورانی‌اش را به ضربت کینه شکافتند.

با سبط اکبر، حسن مجتبی چه کردند؟

به او خیانت کردند. تنهایش گذاشتند. سجاده از زیر پایش کشیدند. به او سوء قصد کردند. وادارش ساختند تا با معاویه صلح کند. او را خوار کننده‌ی مؤمنان خواندند و سرانجام به زهر ستم، جگرش را لخته لخته کردند و باز هم کینه را به او رساندند و حتی پیکر پاکش را هم تیرباران کردند.

با آخرین بازمانده‌ی اصحاب کسا چه کردند؟

از امام حسین خواستند تا با عنصر پلیدی به نام یزید، بیعت کند. خواستند او را در مدینه بکشند. مجبور شد مخفیانه، همراه با خانواده، از مدینه هجرت کند. مردم کوفه به او خیانت کردند. به جنگ با او برخاستند. ناجوانمردانه یاران و عزیزانش را یک به یک در برابر دیدگانش شهید کردند. کینه توزانه به طفل شش ماهه‌اش هم رحم نکردند. دشمنانه سر از بدنش جدا کردند. با اسب‌ها بر پیکرهای پاک آن عزیزان تاختند. خاندانش را به اسیری بردند. غل و زنجیر به پاهایشان افکندند.

بر سر امامان دیگر چه آمد؟

امام سجاده در چنان محیط رعب انگیزی زندگی می‌کرد که مجبور شد آموزه‌های دین را در قالب دعا بیان کند. فقط می‌توانست با تربیت کنیزان و غلامان و آزاد کردن ایشان، مبانی دین را بپاید. هشام بن عبدالملک در پی آن بود تا امام باقر را تحقیر کند و هر طور شده به قتل برساند.

منصور دوانیقی پی در پی امام صادق را بازجویی می کرد تا بهانه بجوید و زهرش را بریزد.

هارون الرشید، امام کاظم را سالها زندانی کرد.
مأمون، امام رضا را تبعید کرد و از مدینه آواره اش ساخت.
مأمون، بارها قصد جان امام جواد را کرد.
متوکل عباسی امام هادی را سخت آزار داد و فرزندش را در پادگان نظامی سامرا تحت نظر گرفت.

بالاخره آخرین بازماندهی عترت، از ترس جان، از دیدگان نهران شد. آری به جز او، بقیه‌ی امامان چنان شدند که امام علیه السلام فرمود: **مَا مِنَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَسْمُومٌ**^۱.

راستی، بر این همه مصیبت که بر بهترین مخلوقات خدا رفته است، نباید گریست؟ بر آن پاکیزگان اهل بیت محمد و علی نباید ندبه کرد؟ نباید از دیدگان خون بارید و نباید از غم و اندوه آن همه ستم و سرکشی که در حق آن عزیزان انجام گرفته است، فریاد کشید و ضجه زد و نالید؟

راستی، حسن کجاست؟ حسین کو؟ فرزندان حسین کجایند؟ آن شایستگان، آن صادقان، آن راه‌های هدایت، آن برگزیدگان کجایند؟ آری، هریک از ایشان، یکی پس از دیگری، در نهایت ناجوان‌مردی یا کشته شدند یا مسموم گشتند.

مگر آنان خورشیدهای فروزان آسمان دین نبودند؟
مگر ماه‌های تابان در ظلمت‌کده‌ی این عالم نبودند؟

مگر ستاره‌های درخشان در راهبری انسان نبودند؟
مگر آنان نشانه‌های آشکار آیین نبودند؟
مگر پایه‌های علم و دانش نبودند؟
راستی آن‌ها، با این ویژگی‌های ممتاز و یگانه، کجایند؟
هیچ یک از آن عزیزان و سروران، به ظاهر، حضور و ظهور
ندارند. اما بازمانده‌ی عترت، هنوز هست، حضور دارد، اما ظاهر
نیست؛ همو که منتظرانه و امیدوارانه، خطاب به او عرض می‌کنیم:
أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَخْلُوْا مِنَ الْعِتْرَةِ الْهَادِيَّةِ.
کجاست آن بازمانده و باقی‌مانده‌ی خدا. همان کسی که از عترت
هدایت‌گر جدا و دور نیست.

بازمانده‌ی عتروت

* در عرب، به هرکس که صاحب و مالک چیزی باشد «سید» می‌گویند:

به کسی که شرافت و بزرگی دارد،

به مهتر و سالار قوم،

به کسی که از همگان سراسر است و سروری دارد،

به کسی که دستی گشاده و دهنده و بخشنده دارد،

به کسی که دانا و در عین حال بردبار است،

به کسی که سینه‌ای گشاده دارد،

به کسی که آزار و اذیت قومش را به جان می‌پذیرد،

به کسی که پیشوا و پیش‌رو مردم است،

به همه‌ی این کسان، با این ویژگی‌ها «سید» می‌گویند.

عتروت و اهل بیت، تمامی این ویژگی‌ها را در اوج دارند.

از آن سو، «مقرّب» درگاه خداوند هستند. از هر پیامبری، از هر

فرشته‌ای، آن‌ها به بارگاه ربوبی نزدیک ترند. یعنی مقامشان والاتر و بالاتر است.

تمامی این بزرگی‌ها را که برشمردیم، درباره‌ی حضرت مهدی، وارث همه‌ی فضایل اهل بیت و بازمانده‌ی عترت، باور داریم و با همه‌ی وجود به آن عزیز عرض می‌کنیم:

«يَا بْنَ السَّادَةِ الْمُقَرَّبِينَ.»

ای فرزند امامانی که همگی سیّد و مقرب درگاه خداوند می‌باشید.

* به کسی که از خاندانی بزرگ و گرامی است «نجیب» می‌گویند. به جوان مرد با مروّت و بخشاینده و درگذرنده از گناه و خطاهم، «نجیب» می‌گویند.

به کسی که دست و دلباز و بخشنده و سخاوتمند است نیز، «نجیب» می‌گویند.

«کریم» هم یعنی کسی که در برگیرنده‌ی همه‌ی خیرها و خوبی‌ها و شرافت‌ها و فضیلت‌هاست.

اما «اکرم» یعنی «کریم‌تر». حال، اگر «نجیب» را با همه‌ی آن معانی پر بار، به «اکرم» بیفزایید، ببینید که چه بار معنایی سنگینی دربرخواهد داشت و ما با سرافرازی از داشتن امامانی با این مقامات والا، خطاب به امام زمانمان، امیدوارانه می‌گوییم:

«يَا بْنَ النُّجَبَاءِ الْأَكْرَمِينَ.»

ای فرزند نجیبان بسی کریم.

* قرآن درباره‌ی امامان می‌فرماید:

ایشان را پیشوایانی قرار دادیم که مردم را به امر ما هدایت
می‌کنند.^۱

و نیز می‌فرماید:

ای پیامبر تو فقط بیم دهنده‌ای و البته برای هر قومی
هدایتگری هم هست.^۲

از این رو امامان، «هادی» امت اند.

از سوی دیگر خود آنان نیز به وسیله‌ی خدا هدایت می‌شوند. و
یعنی «مهدی» [هدایت شده] می‌باشند. این دو لقب را درباره‌ی امام
زمان هم معتقدیم و می‌گوییم:

«يَا بَنَ الْهُدَاةِ الْمُهْدِيِّينَ.»

ای فرزند امامان هدایت کننده [هادی] و هدایت شده
[مهدی].

* امامان برگزیدگان خدایند. خداوند خود ایشان را از میان

خلق، برای خویش، اختیار کرده است.

از این رو آنان «خیره» هستند.

«مهدب» هم یعنی پاکیزه خوی. یعنی تربیت شده.

خداوند ایشان را خود پرورانده است. هم برگزیده‌ی خدایند،
هم تربیت شده‌ی او. چه زیباست که به امام زمانمان چنین می‌گوییم:

«يَا بَنَ الْخَيْرَةِ الْمُهْدِيِّينَ.»

۱- انبیاء: ۷۳.

۲- رعد: ۷.

ای فرزند برگزیدگان پاکیزه خوی تربیت شده.

* پیش از این معنای «سید» را دانستیم.

«سید» ی که وجودش پر خیر و برکت باشد.

«سید» ی که در اوج و نهایت «سیادت» باشد، «غطفیف» نام دارد.

«انجب» هم یعنی کسی که بسیار گرمی و در خور ستایش است.

با توجه به معنای غطفیف و انجب، مقام والای امام زمان را بنگر

که در باره‌ی او عرض می‌کنیم:

«يَا بَنَ الْعَطَارِفَةِ الْأَنْجَبِينَ.»

ای فرزند سروران بسیار بزرگ و برگزیده و شایسته و

شایان ستایش و بزرگداشت.

خداوند هم‌چنان که پیش‌تر هم گفتیم، درباره‌ی اهل بیت

می‌فرماید:

همانا خداوند اراده کرده تا پلیدی و ناپاکی را از شما بزدايد

و شما را پاک و طاهر گرداند.

«اطیب» یعنی بسیار پاکیزه، بسی نیکو و برگزیده.

«مطهر» هم یعنی پاک. از این رو امامان «طیب» اند، «طاهر» اند،

معصوم و به دور از هرگونه پلیدی‌اند. امام زمان عجل الله فرجه، مانند پدران

بزرگوار خویش، چنان است که می‌گوییم:

«يَا بَنَ الْأَطْيَابِ الْمُطَهَّرِينَ.»

ای فرزند پاکان و طاهران.

* «خضرم» به جوان‌مردی می‌گویند که بسیار بخشنده است.

به دریای عمیق و پرآب می‌ماند که هرچه از او آب بردارند، از

وسعت و بزرگی اش کم نمی‌شود.

«منتجب» هم یعنی برگزیده‌ی گرامی.

آری، امام زمانی که افتخار داریم تا رعیت او باشیم، فرزند چنین بزرگانی است که خطاب به او می‌گوییم:

«يَا بَنَ الْخَضَارِمَةِ الْمُتَّجِبِينَ.»

ای فرزند بخشنندگان برگزیده.

* هرچه درباره‌ی معنای سید دانسته‌ایم، به یاد بیاوریم؛ آن‌گاه

معنای کلمه‌ی «مقام» را درمی‌یابیم.

«سید» ی که خیرش فراوان باشد «مقام» است.

«سید» ی که فضلش فراگیر باشد «مقام» است.

معنای «کریم» را هم که می‌دانید. و نیز می‌دانید که «اکرم» یعنی کریم‌ترین.

بار دیگر به شکوه و عظمت این مقام امام زمان توجه کنیم که او

را چنین می‌ستاییم:

«يَا بَنَ الْقِمَاقِمَةِ الْأَكْرَمِينَ.»

ای فرزند مهتران و سروران بسیار گرامی و بخشنده.

در عبارتی که خواندیم، زیباترین و عمیق‌ترین و پربارترین لغات به کار گرفته شده‌اند تا منزلت والا و مرتبت بالای حضرت صاحب‌الزمان، بقیة العترة، حجة بن الحسن عليه السلام، بیان گردد. اما آیا به راستی این الفاظ دربرگیرنده‌ی معانی مورد نظر هستند؟

هرگز! از آن سو ناگزیر باید به مدد همین الفاظ، آن عزیز را ستود

و از او یاد کرد و با دانستن این صفات است که باید گدای درگاه آن

سید و سرور بود و دست نیاز و تمنا به سوی او دراز کرد. زیرا کلمات شگفتی چون:

سید، نجیب، کریم، هادی، مهدی، خیره، مهذب، غطریف، انجب، اطیب، مطهر، خضرم، منتجب، قمقام، همگی حکایت از آن می‌کنند که از این درگاه پرخیر و برکت، به هیچ سوی دیگری نباید روی آورد.

ویژگی های دیگر حضرت بقية الله را برمی شماریم:

* به ماه تمام و کامل «بدر» می‌گویند.

آن را در نهایت درخشندگی اش «منیر» می‌دانند.

ماه شب چهارده، با درخشندگی تمام، تاریکی شب را می‌زداید و راه راست را به رهروان می‌نمایاند.

امام علیه السلام نیز به ماه کامل و درخشانی می‌ماند که آدمیان را در پیمودن راه دین، هدایت می‌کند.

در دوران پرمحنت و پرظلمت غیبت امام زمان نیز چنین نقشی دارد که می‌گوییم:

«يَا بَنَ الْبُدُورِ الْمُنِيرَةِ.»

ای فرزند ماه‌های نورانی.

این ویژگی راه‌نمایی و راه‌بری در دیگر القاب نیز تأکید شده است. حضرت حجة بن الحسن را با این اوصاف نیز نام می‌بریم:

«يَا بَنَ السُّرُجِ الْمُضِيئَةِ.»

ای فرزند چراغ‌های روشن.

«يَا بَنَ الشُّهْبِ الثَّاقِبَةِ.»

ای فرزند شهاب‌های درخشان.

«يَا بْنَ الْأَنْجُمِ الزَّاهِرَةِ.»

ای فرزند ستاره‌های نورانی.

«يَا بْنَ الْأَعْلَامِ اللَّائِحَةِ.»

ای فرزند نشانه‌های آشکار.

این عبارات، همگی حکایت از آن می‌کنند که در تمام دوران غیبت، تا زمان ظهور، وجود مقدّس حضرت صاحب الزمان مانند بدر تمام و چراغ روشن و شهاب درخشان و ستاره‌ی نورانی و نشانه‌ی آشکار، موجب هدایت و راه‌یابی گم‌گشتگان وادی دین و دیانت بوده و خواهد بود.

آری، عترت، یادگار غدیر است و امام زمان یادگار عترت؛ و ما، در این روزگار پرمحنت، جز قرآن و وجود مقدس آخرین بازمانده‌ی اهل بیت، حضرت مهدی علیه السلام پناهی نداریم.

و شما، ای پیروان راستین قرآن و عترت!

ای پایمردان در پیمان غدیر و ولایت!

ای سالکان راه رشد و هدایت!

ای پاسداران باروی بلند امامت!

و ای حامیان حریم حضرت حجّت!

قرآن و عترت را با جان و دل بپایید و برای ظهور آخرین بازمانده‌ی عترت دعا کنید تا در آگاهی و دین‌داری برقرار بمانید.

روز شهادت صادق آل محمد علیهم السلام

۲۵ / شوال / ۱۴۲۴

۲۹ / آذر / ۱۳۸۲

نادر فضلی

